

پژوهش‌های انسان‌شناسی ایران
دوره ۱۲، شماره پیاپی ۲۳
بهار و تابستان ۱۴۰۱، صص ۳۵-۵۶

مطالعه احساسات مرتبط با فضای خانگی در زنان جوان*

مریم رفعت‌جاه^۱

حورا توسلی^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۵/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۹/۱۲

چکیده

احساسات و تأثیر آن در افکار و رفتار انسان انکارناپذیر است و از این‌رو مورد توجه و بررسی روان‌شناسان، انسان‌شناسان و جامعه‌شناسان قرار گرفته است. درباره منشأ احساسات، نظریه‌های متعددی مطرح شده که برخی از آن‌ها به فردی‌بودن احساسات و بخشی دیگر به اجتماعی‌بودن احساسات اشاره دارند. آنان که بر اجتماعی‌بودن احساسات تأکید دارند استدلال می‌کنند که احساسات در جریان تعاملات انسانی شکل می‌گیرد و تربیت یا دگرگون می‌شود. با توجه به اهمیت فضای خانگی در شکل‌گیری و تربیت احساسات و به دلیل اهمیت نقش زنان در خانه و خانواده، در این پژوهش چگونگی احساسات زنان در فضای خانگی و نحوه بروز آن در این فضا مطالعه می‌شود. این مطالعه کیفی است و با فنون متعددی برای گردآوری داده‌ها انجام گرفته است. نمونه مورد مطالعه با توجه به معیارهای اشتغال و تحصیلات دانشگاهی، به شیوه هدفمند انتخاب شده است. اطلاعات مورد نیاز از طریق مصاحبه نیمه‌ساخت‌یافته و ویژگی‌های جمعیت‌شناختی و داده‌های تکمیلی توسط پرسشنامه گردآوری شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد فعال‌بودن و اختیارداشتن زنان در امور خانه و خانواده، داشتن فعالیت اجتماعی، شاغل‌بودن، تحصیلات عالی داشتن و حرکت به سمت افزایش آگاهی و توانمندی و در مجموع توجه و برآورده کردن نیازهای روانی و جسمانی، در بروز احساسات مثبتی مانند رضایت، شادی، احساس اثربخشی و توانمندی و نیز در کنترل و مدیریت احساسات منفی نظیر سرخوردگی، عصبانیت، خشم، غم، دلتنگی و ملالت و افسردگی در زنان مورد مطالعه تأثیر دارد و می‌تواند به آن‌ها کمک کند تا احساسات خود را در مسیر مثبت و سازنده‌ای هدایت کنند. از این‌رو توجه به نیازهای جسمانی، روانی و عاطفی زنان و پرورش روحیه مشارکت در امور خانگی و احترام به حقوق انسانی مادران، زمینه بهروزی و سعادت خانواده را فراهم می‌سازد.

واژه‌های کلیدی: احساس اثربخشی، احساس توانمندی، تربیت احساسات، فضای خانگی، فضای فیزیکی، مدیریت احساسات.

* این مقاله برگرفته از پایان‌نامه کارشناسی ارشد حورا توسلی به راهنمایی دکتر مریم رفعت‌جاه است.

۱. دانشجویار گروه انسان‌شناسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول)، rafatjah@ut.ac.ir

۲. کارشناس ارشد انسان‌شناسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران، houra.tavasoli@gmail.com

مقدمه و طرح مسئله

اهمیت احساسات در زندگی انسان‌ها انکارناپذیر است و به همین علت مورد مطالعه اندیشمندان علوم انسانی قرار گرفته است. نظریه‌های متعددی در رابطه با منشأ بروز احساسات مطرح می‌شود که برخی به فردی بودن احساسات اشاره دارند و بخشی دیگر به اجتماعی بودن احساسات اشاره دارند (اچ ترنر^۱، ۱۳۹۵: ۱).

تقسیم‌بندی دیگری که برای احساسات انجام می‌گیرد براساس منشأ آن است. برخی به پیشینه زیستی احساسات اشاره دارند و گروهی بر پیشینه اجتماعی و فرهنگی احساسات تأکید دارند و بر این باورند که واژه‌ها و عبارات‌های مربوط به احساسات، معنا و مفهوم فرهنگی و اجتماعی پیدا می‌کند. نظریه‌های کنش متقابل، نظریه‌های پایگاه و قدرت و نظریه‌های شبکه احساس، مجموعه نظریاتی هستند که بر این اصل تأکید دارند که احساسات ناشی از فرهنگ و اجتماع است، اما بروز آن تحت تأثیر فرهنگ است؛ یعنی در فرایند فرهنگ‌پذیری و اجتماعی‌شدن است که احساسات فرد، هم ایجاد و هم تربیت می‌شود؛ اینکه چگونه مدیریت و کنترل شود تا در درجه اول مورد پذیرش اجتماع و فرهنگی باشد که در آن قرار دارد و در درجه دوم برای او رضایتمندی ایجاد کند (ترنر، ۱۳۹۵: ۱).

در میان نظریه‌پردازان مختلف می‌توان به نظریه پیشینه‌سازی میشل هاموند^۲ و نظریه تکاملی جاناتان اچ ترنر اشاره کرد که درباره منشأ احساسات دیدگاه‌های مختلفی دارند. هاموند منشأ احساسات را عوامل بیولوژیکی و نحوه بروز آن را تحت تأثیر فرهنگ و اجتماع می‌داند. ترنر بر این نظر است که مغز انسان طی تکامل دستخوش تحولاتی شده تا توانسته احساسات را بروز دهد (همان: ۳). برخی از نظریه‌پردازان، نیز از جمله تعامل‌گرایان، هم منشأ احساسات و هم نحوه بروز آن را تحت تأثیر اجتماع و فرهنگ می‌دانند.

نظریه‌پردازان تعامل‌گرا مانند آرلی هاکشیلد^۳، سوزان شوتز^۴، دیوید هیس^۵، شلدون^۶، استرایکر^۷ و گافمن^۸ معتقدند احساسات در فضای خانگی، مدرسه، محیط کار و نظایر آن در جریان تعاملات اجتماعی شکل می‌گیرد و تربیت می‌شود؛ یعنی دارای منشأ اجتماعی است، اما بروز احساسات فردی است و به شرایط، موقعیت و تربیت افراد بستگی دارد.

1. Jonathan H. Turner
2. Michelle Hammond
3. Arlie Hochschild
4. Susan Shutz
5. David Hys
6. Sheldon
7. Streaker
8. Gaffman

از آنجا که خانه از جمله فضاهایی است که در فرهنگ مرکزیت دارد، مفهومی فراتر از سرپناه دارد؛ زیرا خود افراد هستند که آن را از نظر فرهنگی و نه صرفاً به لحاظ فیزیکی و از جنبه معماری می‌سازند. با رشد شهرنشینی، خانه مأوایی شده که عده‌ای آن را به شکلی که دوست دارند و براساس معیارها و علایقشان می‌سازند و عده‌ای دیگر به علل مختلف از جمله شرایط اقتصادی و فرهنگی در خانه‌ای مأوا می‌گزینند که نه تنها مطابق سلیقه‌شان نیست، بلکه با آن فاصله زیادی دارد (غزنویان، ۱۳۹۱: ۹-۲۰).

با توجه به حضور و اثرگذاری بیشتر زنان در فضای خانگی و اثرپذیری و اثرگذاری بیشتر آن‌ها در خانواده و روابط خانوادگی در فرهنگ ایرانی که در آن معمولاً مدیریت و هدایت فضای خانگی با زن است، لازم است دریابیم نحوه شکل‌گیری، تربیت و بروز احساسات در زنان ایرانی چگونه است و تحت تأثیر چه شرایط و عواملی قرار دارد. همچنین باید بدانیم جامعه و فرهنگ ایرانی در نسل‌ها و دوره‌های مختلف در تربیت احساسات زنان از طریق فرایند اجتماعی کردن چه معیارهایی را اصل قرار می‌دهد و بروز کدام‌یک از احساسات (غم، شادی، ترس، افسردگی و...) را در چه زمینه‌هایی تشویق یا نهی می‌کند. علت پذیرش یا عدم پذیرش از سوی فرهنگ و جامعه ایرانی چیست و چرا برخی از این معیارها در نسل‌ها و دوره‌های مختلف تکرار می‌شود، اما برخی از معیارهای تربیتی در دوره‌هایی نه تنها رد می‌شود، بلکه تابو و خط قرمز می‌شود.

پیشینه تحقیق

مقاله و کتابی که دقیقاً بر این موضوع متمرکز شده باشد یافت نشد، اما به دو منبع دست یافتیم که در بخش‌هایی با موضوع پژوهش شباهت دارند:

«مدیریت احساسات گامی در راستای توسعه جامعه‌شناسی احساسات» نام مقاله عباس‌زاده و همکاران (۱۳۹۳) است. در این مقاله تحلیلی، چگونگی پیدایش رویکردهای اجتماعی و فرهنگی به احساسات بیان شد و تاریخچه کوتاهی از چرخش رویکردهای روان‌شناختی احساسات به رویکردهای جامعه‌شناختی در دهه ۱۹۷۰ تشریح شد. سپس وجوه مشترک و متفاوت نظریه‌های جامعه‌شناختی احساسات از جمله نمایشی، تعامل‌گرا، مبادله و قدرت و پایگاه، نقد و بررسی شد. در نهایت مشخص شد که در میان این رویکردها، رویکرد هاکشیلد که از رویکردهای تعامل‌گرایانه است و در عین حال تحت تأثیر نظریه‌های مارکس و گافمن قرار دارد، گام مهمی در توسعه جامعه‌شناسی احساسات برداشته است. به نظر هاکشیلد، اگر زمانی کاریدی موجب انقیاد کارگران می‌شد، در عصر ما این احساسات و عواطف هستند که موجب از خودبیگانگی کارمندان می‌شوند. هاکشیلد با مطالعه مهمان‌داران هواپیما و سایر مشاغل خدماتی نظیر پرستاری، معلمی، پلیس و منشی‌گری به این نتیجه رسید که تناقض بین

احساسات تجربه‌شده فردی و احساسات مورد مطالبه جامعه موجب از خودبیگانگی می‌شود. رفع و جبران چنین تناقضاتی در محیط‌های مختلف اجتماعی مستلزم روش‌های مختلف مدیریتی است و به نتایج متفاوتی می‌انجامد. از دیگر دستاوردهای مهم هاکشیلد آن است که افراد طبقات مختلف و همچنین زنان و مردان، احساسات متفاوتی را تجربه می‌کنند که این تنوع ناشی از جهان‌بینی متفاوتی است که تحت سیطره فرهنگ‌ها شکل می‌گیرد.

غزنویان در پژوهش «انسان‌شناسی فضای خانگی شهری؛ از مطلوبیت تا واقعیت» که در قالب پایان‌نامه کارشناسی ارشد انجام گرفت، درباره خانه‌های معمولی و معاصر شهری و نیز تصاویر ذهنی انسان‌ها درباره اشکال مطلوب این تیپ از خانه‌ها مطالعه کرد و خانه‌های شهری را از منظر انسان‌های ساکن در آن‌ها به نقد کشید و به سمت ارائه تصویری مطلوب از خانه‌های شهری حرکت کرد. به این منظور، با حرکت از مفهوم هایدگری، سکونت اصیل و نیز آموزه‌های آموس راپاپورت درباره ارتباط ذهن و فرهنگ با ساختن، برخی مفاهیم شهرسازی در حوزه فضای خانگی را بررسی کرد. در این پژوهش، یک گروه خویشاوندی ساکن در شهرهای تهران، کرج و قزوین انتخاب شدند و با روش‌هایی کیفی، ساکنان و بناها مطالعه شدند. یافته‌های این پژوهش گویای آن است که خانه‌های ساخته‌شده در حواصل سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۷۰ همچنان به لحاظ فرهنگی پاسخگوی نیازهای ساکنانشان هستند و در مقابل، خانه‌های ساخته‌شده در دهه ۱۳۸۰ که عموماً مهندسی‌ساز و دارای نقشه‌های طراحی هستند، از مطلوبیتی به مراتب کمتر برخوردارند. پژوهش در نهایت، اشاره‌ای به برخی تغییرات رفتاری حاصل از این شیوه ساخت‌وساز جدید دارد که از آن جمله می‌توان به ایجاد یک قشر اجتماعی جدید از صاحب‌خانه‌های سرگردان، فرسایش سرمایه‌های اجتماعی، رشد فرهنگ مصرفی، کم‌رنگ‌شدن فضاهای شناختی و بی‌معناسازی درون در مقابل بیرون اشاره کرد.

مبانی نظری

در رابطه با منشأ احساسات و چگونگی بروز آن، دو گروه نظریه وجود دارد. گروه اول نظریه‌هایی هستند که پایه و اساس احساسات را بیولوژیک می‌دانند و در بروز احساسات نیز نقش اندکی برای عوامل اجتماعی و فرهنگی در نظر می‌گیرند. در این گروه می‌توان از نظریه پیشینه‌سازی احساس میشل هاموند^۱ و نظریه تکاملی جاناتان اچ ترنر^۲ نام برد. این دو نظریه‌پرداز معتقدند احساسات، پایه و اساس بیولوژیک دارد و فرایند تکامل سبب شده احساسات و عواطف در انسان شکل بگیرد. البته این افراد معتقدند در زمینه بروز احساسات، اجتماع و فرهنگ نیز تأثیراتی

1. Michelle Hammond
2. Jonathan H. Turner

دارند. گروه دوم نظریه‌هایی هستند که هم ایجاد و هم بروز احساسات را ناشی از فرهنگ و اجتماع می‌دانند. در گروه دوم، دو دسته از نظریات را می‌توان معرفی کرد که در ایجاد و بروز احساسات، سهم اساسی برای اجتماع و فرهنگ قائل‌اند: نظریه‌های کنش متقابل نمادین (تعامل‌گرا) و نظریه پایگاه و قدرت. نظریه‌های کنش متقابل نمادین، شامل نظریه نمایشی احساسات آرلی هاکشیلد^۱، نظریه نقش‌گیری و کنترل اجتماعی سوزان شوتز^۲، نظریه کنترل تأثیر دیوید هیس^۳ و نظریه هویت و احساسات شلدون^۴ و استرایکر^۵ می‌شود. از آنجا که در پژوهش حاضر از نظریه‌های هاکشیلد، شوتز و نظریه پایگاه و قدرت تئودور کمپر بهره بیشتری گرفتیم، در اینجا به شرحی کوتاه از این نظریه‌ها و سپس جمع‌بندی آن می‌پردازیم.

۱. نظریه نمایشی احساسات: آرلی هاکشیلد

آرلی هاکشیلد جزو اولین کسانی است که در زمینه مدیریت احساسات توسط افراد، در موقعیت‌های تحت فشار و محدودیت صحبت می‌کند. هاکشیلد بر فرهنگ به‌عنوان عامل تعیین‌کننده در بروز یا مخفی کردن احساسات تأکید می‌کند. از نظر هاکشیلد، فرهنگ دارای یک سری از ایده‌ها است که درباره چیسستی و چگونگی احساسات، پیشنهادهایی به افراد می‌دهد که چگونه موقعیت‌های مختلف را تجربه کنند. او معتقد است هر بافت فرهنگی دارای دو نوع هنجار است که در بروز احساسات نقش دارد: قواعد احساس و قواعد آشکارسازی. قواعد احساس، میزان، جهت و طول مدت احساس را تعیین می‌کنند و قواعد آشکارسازی، ماهیت، شدت و شیوه رفتار را مطرح می‌کنند. مجموعه این قواعد منعکس‌کننده ایدئولوژی‌های فرهنگی درباره احساسات، اهداف و مقاصد گروه‌هایی است که در یک کنش متقابل و توزیع قدرت حضور دارند. ایدئولوژی‌های فرهنگی درباره انتخاب و انتشار احساسات توسط ژست‌ها و اعمال و رفتار، افراد را وادار به مدیریت می‌کنند. هدفی که هاکشیلد با نظریه خود به دنبال آن است، تشخیص این است که فرهنگ چگونه تعیین می‌کند افراد در موقعیت‌های مختلف چه احساسی پیدا کنند و چطور موجب بروز دادن یا ندادن احساسات می‌شود (ترنر، ۱۳۹۵: ۱-۳). درباره مدیریت احساسات، هاکشیلد معتقد است از آنجا که زنان و طبقه متوسط راحت‌تر جامعه‌پذیر می‌شوند، مدیریت احساساتشان هم راحت‌تر است، اما در طبقات پایین اقتصادی که کار سخت‌تری دارند، سرکوب احساسات بیشتر صورت می‌گیرد. او معتقد است هنجارها و زمینه‌های فرهنگی موجود در جوامع اغلب به‌گونه‌ای است که سبب می‌شود زنان بیشتر از

-
1. Arlie Hochschild
 2. Susan Shultz
 3. David Hys
 4. Sheldon
 5. Stryker

مردان به احساسات علاقه‌مندند. او زنان را قشر وابسته می‌داند و می‌گوید این وابستگی نتایج متعددی دارد از جمله: ۱. زنان احساسات را برای جبران کمبود منابع مادی استفاده می‌کنند. به همین دلیل توانایی مدیریت احساسات برایشان بسیار مهم و حیاتی است؛ ۲. زنان و مردان متناسب با تعلیمات دوران کودکی‌شان وظایف احساسی مختلفی را برعهده می‌گیرند. مردانگی فرهنگی مساوی است با کنترل و سرکوب احساسات و زنانگی فرهنگی یعنی تأثیرپذیری از احساسات و بروز آن (عباس زاده و همکاران، ۱۳۹۳: ۳۱).

۲. نظریه نقش‌گیری و کنترل اجتماعی: سوزان شوتز^۱

شوتز در مکتب کنش متقابل شیکاگو قرار می‌گیرد و رویکردی برساخت‌گرایانه از احساسات و کنترل اجتماعی را ارائه می‌کند. او تأکید دارد احساسات حاصل نوعی برانگیختگی روان‌شناختی است، اما نقشی که اجتماع و فرهنگ در ایجاد و بروز احساسات بیشتر از برانگیختگی روانی است. نظریه او در زمینه ایجاد و بروز احساسات شامل سه بخش می‌شود:

۱. افراد دارای ظرفیت پاسخگویی به خود، به‌عنوان شیء هستند و گفت‌وگویی درونی با خود دارند که وضعیت‌ها و موقعیت‌های مختلف را چگونه تعریف کنند و چگونه به دیگران پاسخ دهند؛

۲. افراد با نقش‌هایی که به‌عهده می‌گیرند برداشت‌ها و تصوراتی درباره «خود»‌شان پیدا می‌کنند. منظور از نقش، جایگاهی است که فرد نسبت به دیگران خاص و دیگران تعمیم‌یافته دارد و تصویری که از ارزیابی دیگران از خودش پیدا می‌کند؛

۳. در نتیجه افراد درگیر کنترل خودشان هستند و نظرات دیگران تعمیم‌یافته برایشان مهم است و حاصل این دو، ایجاد شش حس گناه، شرم، خجالت، شجاعت، پوچی و همدلی در افراد است (ترنر، ۱۳۹۵: ۳-۷).

آنچه شوتز بر آن تأکید دارد این است که نقش‌گیری افراد، یعنی ارزیابی‌ای که دیگران خاص یا تعمیم‌یافته از فرد دارند، کنترل‌کننده احساسات و رفتارهای فرد است. البته شوتز یادآور می‌شود کنترل تمام رفتارهای انسان ممکن نیست (همان).

۳. نظریه پایگاه و قدرت: تئودور کمپر

در نظریه کمپر، پایگاه، عبارت است از احترام، عزت و توانایی غیرتحمیل‌شده و قدرت عبارت است از توانایی مجبور کردن دیگران به انجام کاری. پایگاه و قدرت افراد در روابط اجتماعی نسبی است و تغییر در آن‌ها می‌تواند تأثیر مهمی بر وضعیت‌های عاطفی‌شان داشته باشد. کمپر

1. Susan Shutz

از چهار نوع احساس اولیه و اصلی صحبت می‌کند: خشم، ترس، خوشی و افسردگی و تغییر پایگاه. قدرت بر این چهار نوع احساس اثر مستقیم می‌گذارد و احساسات فرعی و جانبی دیگری را ایجاد می‌کند؛ برای مثال خوشی زمانی به وجود می‌آید که فرد اصلاً قدرت و پایگاهی را پیش‌بینی نکرده باشد و به آن دست یابد. یا خشم زمانی ایجاد می‌شود که فرد قدرت و پایگاهی را پیش‌بینی کرده، ولی به آن نرسیده است. از نظر کمپر عامل اصلی در بروز احساسات، پیش‌بینی است که فرد قبل از کنش متقابل داشته است و نتیجه‌ای که بعد از کنش متقابل به دست می‌آورد (ترنر، ۱۳۹۵: ۱۶-۲۰).

۴. جمع‌بندی نظریه‌های احساسات

با توجه به مطالبی که مطرح شد می‌توان نتیجه گرفت انسان دارای یک سری ویژگی‌های بیولوژیکی است که به بروز احساسات کمک می‌کند، اما این ویژگی‌ها به تنهایی کافی نیستند. اجتماع و فرهنگ مکمل این توانایی بیولوژیکی انسان هستند که به اعتقاد برخی مانند هاکشیلد، شوتز و کمپر نقش اجتماع و فرهنگ تعیین‌کننده‌تر است. در اصل بروزدادن یا ندادن، نحوه بروز عواطف و احساسات و میزان و شدت آن، همگی تحت تأثیر فرلیند نحوه اجتماعی‌شدن و پایگاه فرد است.

با این اوصاف، برای شناخت عواطف و احساسات باید به سراغ فرهنگ و اجتماع برویم و شناخت نسبی و تقریبی از آن پیدا کنیم تا بتوانیم مفهوم احساسات مختلف را به درستی تشخیص دهیم و رفتار و واکنش درستی به آن داشته باشیم. رسیدن به این شناخت، هم برای ما به عنوان محقق برای بهتر طی کردن فرایند تحقیقاتمان ضروری است، هم برای اعضای یک جامعه که بتوانند برخورد و رفتار بهتر و سازنده‌تری با یکدیگر داشته باشند؛ زیرا احساسات بخش مهمی از انسان را تشکیل می‌دهد و باید از خودش و دیگران شناخت پیدا کند تا بهتر و مؤثرتر رفتار کند. در این پژوهش، با الهام از رویکرد هاکشیلد، کمپر و شوتز به احساسات، به تدوین پرسش‌های پژوهش پرداختیم:

۱. احساس زنان به خانه و فضای خانگی تا چه حد تحت تأثیر تعاریف فرهنگی زنانگی^۱ است؟

۱. نقش‌ها و ویژگی‌های بیولوژیکی/جسمانی، روان‌شناختی و اجتماعی شایسته و بایسته برای زنان مانند محدودیت قوای جسمانی، خستگی از حضور در فضای اجتماعی، ظرافت و لطافت احساسات، وابستگی عاطفی و اقتصادی به مردان خانواده، انفعال و سرکوب‌علایق و نیازهای خود، از خودگذشتگی، علاقه‌مندی به طبیعت و بچه‌داری و مراقبت از دیگران و فراهم کردن آسایش خانواده، عاشق‌پیشه‌بودن و تمایل به محبت و مهرورزی، تمایل به نقش‌های خانگی و اولویت‌دهی به آن و... .

۲. زنان مورد مطالعه در چه زمان‌ها و مواردی در فضای خانگی احساسات ناخوشایندی مانند خشم، ناامیدی و ملال و احساسات خوشایندی نظیر رضایت و شادی را تجربه می‌کنند؟ چگونه با آن‌ها مقابله می‌کنند یا کنار می‌آیند؟
۳. زنان مورد مطالعه تا چه حد احساسات خود را از طریق چیدمان منزل و تهیه لوازم فضای خانگی بروز می‌دهند یا کنترل می‌کنند؟ چه عواملی موجب این نحوه از بروز احساسات یا کنترل آن می‌شود؟
۴. زنان مورد مطالعه تا چه اندازه ناچار به خودکنترلی یا سرکوب احساسات خود در فضای خانگی هستند؟ به عبارت دیگر تا چه میزان احساساتی که بروز می‌دهند خاص خودشان است و تا چه اندازه تحت تأثیر انتظارات جامعه است؟
۵. آیا زنان مورد مطالعه به نظر خودشان در فضای خانگی به‌ویژه در چیدمان و تهیه لوازم این فضا دارای اختیار و قدرت هستند؟ این قدرت تا چه حد از نظر دیگران پذیرفته شده و پذیرش یا رد این امر چه احساساتی را در زنان مذکور ایجاد می‌کند؟
۶. اختیار و قدرت زنان در فضای خانگی چقدر است و آیا در خانه فضای شخصی برای خودشان دارند؟

روش تحقیق

این پژوهش با رویکرد کیفی انجام گرفته است. نمونه مورد مطالعه به‌گونه‌ای هدفمند از میان زنان جوان متأهل، شاغل و غیرشاغل، دارا و فاقد تحصیلات دانشگاهی که ساکن شهر تهران بوده‌اند انتخاب شده است. با لحاظ کردن این معیارها در نمونه‌گیری افراد نمونه به چهار تیپ شاغل و فاقد تحصیلات دانشگاهی، غیرشاغل و بدون تحصیلات دانشگاهی، شاغل و دارای تحصیلات دانشگاهی و غیرشاغل و دارای تحصیلات دانشگاهی تقسیم شدند. در زمینه تعداد افراد هر تیپ، اصل اشباع داده‌ها رعایت شد و با لحاظ کردن نسبت مشابهی از زنان در تیپ‌های یادشده زمینه مقایسه تیپ‌ها فراهم شود. در نهایت افراد نمونه شامل ۴۰ زن متأهل جوان در دامنه سنی ۲۱ تا ۳۷ سال است که در چهار تیپ یادشده قرار گرفته‌اند. داده‌های مورد نیاز برای پاسخگویی به پرسش‌های تحقیق عمدتاً به‌وسیله مصاحبه نیمه‌ساخت‌یافته گردآوری شده است.

یافته‌های پژوهش

یافته‌ها براساس تیپ‌های مورد مطالعه

در این پژوهش، احساسات زنان متأهل در فضای خانگی و عواملی که سبب بروز احساسات مثبت یا منفی در آنان می‌شود مطالعه می‌شود.

زنان تیپ اول یعنی زنان دیپلمه شاغل غالباً پایگاه اقتصادی پایینی دارند و به سبب

پایین بودن متراژ خانه‌هایشان فاقد فضای شخصی هستند؛ برای مثال پرتو می‌گوید:

«یه میز کوچیک دارم. چون کارهای صبحگاه و مناسبتی مدرسه با منه و حوصله ندارم هی جمع و جور کنم. یه میز کوچیک گرفتیم و وسایلمو روش می‌ذارم. پشت اون چیزایی که دوست دارم مطالعه می‌کنم و برای همه هم جا افتاده که نباید به این میز و وسایلم دست بززن و باید از من حتماً اجازه بگیرن.»

این زنان چون شاغل‌اند، احساس نوعی دین به خانه و خانواده دارند و به همین سبب زمان‌هایی که در خانه هستند (پس از پایان ساعت کاری) بیشتر وقت و انرژی خود را صرف رسیدگی به خانه و خانواده می‌کنند. همیشه در دسترس خانواده هستند و کمتر به خود و کارهای شخصی و مورد علاقه خود می‌رسند. چنین شرایطی سبب نوعی احساس نارضایتی و یأس در آن‌ها می‌شود؛ چرا که وقتی برای رسیدگی به خودشان و تجدیدقوا و روحیه پیدا نمی‌کنند. گاهی هم دچار احساس سرخوردگی می‌شوند. به این علت که با وجود حجم بالای کار در بیرون از منزل و کار در منزل، اعضای خانواده از آن‌ها قدردانی کافی از آن‌ها نمی‌کنند. غالب اوقات این احساسات را به شکل انفعالی با سکوت و سرسنگینی با اعضای خانواده و گاه که عرصه به آنان تنگ می‌شود با دادوبیداد کردن و قهر نشان می‌دهند که به گفته خودشان به‌ندرت پیش می‌آید، اما به‌طور کلی سعی می‌کنند با سرگرم کار شدن، خودشان را کنترل و بر احساسات منفی خود غلبه کنند؛ زیرا بعد از دادوبیداد کردن احساس گناه و شرم و خجالت سراغشان می‌آید و حتی اگر حق با آن‌ها باشد، برای جبران از حق خود می‌گذرند و مشکل را حل‌نشده رها می‌کنند و احساس سرخوردگی در آن‌ها باقی می‌ماند. از این‌رو راهکار غالب آن‌ها فائق آمدن بر احساسات منفی از طریق صبر و پذیرش شرایط است؛ به‌طور مثال آدینه می‌گوید:

«امکان رضایت و شادی کامل نیست برای هیچ‌کس. پس باید ساخت و در مواقع سختی هم با اتکا به موارد رضایت‌بخش مشکلات رو پشت سر گذاشت و اونا رو حل کرد.»

با وجود شرایط پایین اقتصادی و سختی شاغل‌بودن و مشغله‌های داخل خانه، افراد این تیپ در فضای خانه احساس آرامش دارند و آن را با همین شرایط دوست دارند که به گفته خودشان ناشی از علاقه به زندگی و همسر و احساس تعهد به خانه و خانواده است. در میان افراد این تیپ، خانه مساوی است با پناهگاه و مأمن و جایی امن‌تر از آن وجود ندارد. عطیه توضیح می‌دهد:

«خونه‌مو دوست دارم. حاضر نیستم با هیچ‌جای دیگه عوضش کنم؛ چون خودم با سلیقه خودم چیدمش و همه چیزهایی که دوست دارم و لازم می‌شه دم دستمه.»

در غالب افراد این تیپ، اختیار و قدرت زنان در خانواده با مردان یکسان و در بعضی از موارد قدرت زن بیشتر از مرد است. احتمالاً به این علت که زنان دارای درآمد هستند و این درآمد را در خانه استفاده و خرج می‌کنند، زنان این تیپ، از چنین وضعیتی احساس رضایت و شادمانی می‌کنند. به گفته خودشان این اختیار و قدرت، بخشی از سختی‌های شاغل بودن را از بین می‌برد و سبب ایجاد انگیزه و امید در آن‌ها می‌شود. در این زمینه زهرا می‌گوید:

«خوبه که شاغل باشی؛ چون هم کمک‌خرجه برای زندگی، هم احساس مفید بودن بهت می‌ده و عزت نفس و اعتماد به نفس پیدا می‌کنی و این تو زندگیت و روابطت با همسرت و اطرافیانت هم مؤثره.»

از نظر افراد این تیپ، زن ایدئال زنی است که در درجه اول به همسر و تربیت فرزندانش برسد و شاغل بودن و مشغله‌های زندگی و مالی او را از این امر مهم غافل نکند؛ برای مثال الهه اظهار می‌کند:

«زن باید پشتکار داشته باشه و باسیاست باشه. مدیر باشه، از پس چم‌وخم زندگی بریاد. اهل پس‌انداز باشه. چه از درآمد خودش چه از ماهیانه‌ای که شوهرش می‌ده... من می‌گم پس‌انداز مگو تا در شرایط حاد و روز مبادا به‌عنوان قرض بیاره وسط.»
و ناهید توضیح می‌دهد:

«زن باید مؤدب، تلاشگر برای بهبود زندگیش، مهربون با همسر و بچه‌هاش و اطرافیانش و از همه مهم‌تر صبور باشه. صبور نباشی و بخوای زود جا خالی کنی، کلاهدت پس معرکه‌ست.»

بیان کردن این ویژگی‌ها و بی‌توجهی به نیازهای شخصی و فقدان حریم و زمان شخصی در این زنان نشانه غفلت کردن از خودشان است. همه چیز را حول محور خانواده‌شان تعریف می‌کنند و خیلی برای خود وقت و زمان نمی‌گذارند. این امر در درازمدت می‌تواند نارضایتی از زندگی را در آن‌ها افزایش دهد و موجب بروز احساسات ناخوشایندی همچون افسردگی و عصبانیت در مواجهه با مسائل و مشکلات زندگی شود. زنان این گروه با وجود ابراز رضایت از شاغل بودنشان وظایف خانوادگی برایشان اولویت و اهمیت دارد و به نظر می‌رسد دوست دارند اگر شرایط اقتصادی‌شان اجازه بدهد شاغل نباشند و برای خود و خانواده‌شان بیشتر وقت بگذارند؛ برای مثال معصومه درباره شاغل بودن می‌گوید:

«خوبه، به شرط اینکه پاره‌وقت باشه و بتونی به کارهای خونه‌ت هم برسی؛ چون اولویت یه خانم مسئولیت‌های داخل خونه‌شه و بعد شغلش. اگر نتونی وظایفی همسری و مادری رو در حد اعتدال انجام بدی شاغل بودنت به درد نمی‌خوره.»

افراد تیپ دوم زنان دیپلمه غیرشاغل هستند که به‌علت خانه‌دار بودن زمان بیشتری در خانه حضور دارند و به همین دلیل احساس نیاز به حریم و فضای شخصی در میان آن‌ها بیشتر از تیپ اول است. به همین خاطر در مترائهای کوچک‌تر در حد یک میز کوچک و در مترائهای

بزرگ‌تر در حد یک اتاق را برای خود در نظر گرفته‌اند تا بتوانند ساعاتی فارغ از کارهای مربوط به خانه و خانواده به کارهای مورد علاقه خود بپردازند. این گروه، از خانه‌دار بودن خود راضی هستند و با وجود زیاد بودن کارهای منزل، در خانه احساس آرامش، شادی و رضایت می‌کنند؛ زیرا بر این باورند که خوشحالی و موفقیت اعضای خانواده در گرو فعالیت‌های آن‌ها است. از این‌رو تمایلی به اشتغال ندارند. به بیان مائده:

«خونه‌م بهم اعتماد به نفس می‌ده؛ چون یادم می‌ندازه مدیر یه خونه هستم و قراره من اون خونه و اهالیش رو به جلو و به سمت موفقیت پیش ببرم.»

به نظر افراد این گروه، زن وقتی کمبودی داشته باشد، به کار بیرون از خانه پناه می‌برد. این نیاز ممکن است نیاز مالی یا نیاز به فعال بودن در اجتماع باشد. این گروه معتقدند حتی در چنین شرایطی اولویت اول زن باید خانه و خانواده‌اش باشد و بیشتر توجه، وقت و انرژی خود را صرف آن‌ها کند. زنان این تیپ، بنا به گفته خودشان، هر وقت حالشان خوب باشد گلی می‌خرند، وسیله‌ای را که دوستش دارند در معرض دید می‌گذارند، رومیزی‌های با رنگ شاد پهن می‌کنند، پرده‌ها را کنار می‌زنند و چراغ‌های بیشتری روشن می‌کنند. اما اگر حالشان خوب نباشد و ناراحت باشند، احساس تقصیر کنند یا احساس کنند اعضای خانواده قدردان زحمات آن‌ها نیستند، انگیزه‌ای برای این قبیل کارها ندارند. در این زمینه بنفشه می‌گوید:

«وسایل و محیط خونه باید شاد و رنگی باشه. همیشه توش بوی غذا بیچه. وقتی حالم خوبه دوست دارم در حد توان هر چند روز به بار چند تا شاخه گل تازه بخرم که بو هم داشته باشه. گل و گیاه انرژی مثبت داره و به آدم روحیه می‌ده و روح آدمو شاد می‌کنه.»

زنان این تیپ اختیار و قدرتی برابر با مردان دارند. در انجام امور خانواده، میان زن و مرد تعامل وجود دارد که محوریت و مدیریتش بیشتر با زن است و زن آن را هدایت و رهبری می‌کند؛ زیرا حضور و اختیارات زن در امور خانه و خانواده و آگاهی او از نیازهای اعضای خانواده بیشتر از مرد است. براساس مصاحبه‌ها، در چنین وضعیتی معمولاً زنان از این آزادی عمل احساس قدرت و توانمندی، رضایت و شادی و از همه مهم‌تر احساس آرامش نسبت به فضای خانگی می‌کنند؛ چرا که وسایلی را که دوست دارند تهیه و آن‌ها را به نحوی که دوست دارند چیدمان کرده‌اند، اما سعی می‌کنند در مواردی حتماً نظر همسرشان را بپرسند و آن را عملی کنند. باین حال زنان این تیپ در زمینه امور مالی، نوعی احساس وابستگی به همسرشان دارند که گاهی از این امر احساس بی‌کفایتی می‌کنند و معتقدند اگر تحصیلات دانشگاهی داشتند، سر کار می‌رفتند، از شدت وابستگی‌شان به همسر کم می‌شد و می‌توانستند از قدرت و اختیارات بیشتری در تصمیم‌گیری‌های زندگی روزمره برخوردار باشند. باین‌همه از سختی اشتغال برای زنان متأهل اظهار نگرانی کرده‌اند؛ برای مثال عارفه می‌گوید:

«شاغل بودن باعث فرسایش زن می‌شود. اولش که می‌ری سرکار تشویقت می‌کنن و می‌گن باریکلا، شدی کمک خرج شوهرت، ولی بعد از یه مدت علاوه بر وظایف خونه و بچه، کار بیرون می‌شه وظیفهت و کسی ازت به تشکر خشک و خالی هم نمی‌کنه.»
اما مرضیه درباره شاغل بودن زنان می‌گوید:

«خوبه که زن شاغل باشه. البته به نظرم باید زمان بندیش دست خودش باشه تا بشه با کارهای خونه و وظایف همسری و مادری هماهنگش کرد.»

افراد این تیپ، زن ایدئال را عموماً با ویژگی‌هایی تعریف می‌کنند که به نقش‌های خانگی آن‌ها مربوط است؛ به‌طور مثال خوب غذا درست کند، به فکر همه باشد، اول به دیگران اهمیت بدهد و توجه کند و بعد خود را ببیند، ایثارگر باشد و همه خوبی‌ها را اول برای خانواده‌اش بخواهد. به‌طور کلی زنی را ایدئال می‌دانند که همه خانواده از او راضی باشند. مریم در این زمینه توضیح می‌دهد:

«زن باید مایه آرامش همسرش باشه و براش غذاهای مورد علاقه‌ش رو درست کنه. مادر خوبی برای بچه‌هاش باشه و از نظر جسمی و روحی و تربیتی به بچه‌هاش برسه و براشون کم نذاره.»

و به نظر فاطمه:

«زن باید هنرمند و منظم و مدیر باشه. همه جوره خوشی و ناخوشی رو درست مدیریت کنه. به خواسته‌ها و علایق و نظرات همسرش در تمام جوانب اهمیت بده و نظرات همسرشو دخیل کنه. هر جا هم باب میلش نبوده، با لطایف‌الحیل رفع و رجوعش کنه. اهل سیاست‌های زنانه در جا و شرایط مناسب باشه.»

همچنین غالب افراد این تیپ، خانه‌ای را ایدئال می‌دانند که وسیع، دارای اتاق‌های متعدد و نورگیر باشد و تفکیک فضایی داشته باشد؛ یعنی هال و پذیرایی و آشپزخانه مجزا و امکان چیدمان باز همه وسایل را داشته باشد؛ زیرا به نظرشان کوچک بودن خانه موجب احساس کلافگی و تنگ شدن خلق ساکنانش می‌شود. احساسی که در صورت انباشته شدن اثرات ناخوشایندی ایجاد می‌کند.

بنا بر اظهارات مصاحبه‌شوندگان، افراد این تیپ، چون بیشتر وقت خود را در خانه می‌گذارند، در بروز احساسات خود در مقایسه با دیگرانی که به هر دلیلی بیشتر از خانه بیرون می‌روند، هیجانی‌تر و ناگهانی‌تر عمل می‌کنند و بعداً هم از این واکنش‌های سریع، پشیمان و دچار احساس شرم و گناه می‌شوند. برای تجربه‌نکردن چنین احساساتی و به‌علت عوارض و پیامدهایی که واکنش‌های هیجانی می‌تواند در زندگی داشته باشند، با رفتن به کلاس‌های متنوع و مشغولیت‌های مختلف درصدد بهبودبخشیدن به رویکردهای احساسی و رفتاری خود هستند؛ برای مثال زهره در این زمینه می‌گوید:

«کم می‌آد سراغم احساسات منفی. یه کم دادوبیداد می‌کنم و بعدش فقط کار هنری و تنهایی آرومم می‌کنه.»
و سیما اظهار می‌کند:
«نسبتاً زیاد عصبانی و ناراحت می‌شم. دادوبیداد می‌کنم و تندتند مشغول کارهای خونه می‌شم و بعدش دوست دارم از خونه بزنم بیرون. نهایتاً گفت‌وگو با همسرمه که آرومم می‌کنه.»

گروهی از آنان هنگام بروز مشکل و مواجه شدن با احساسات منفی تحت تأثیر آموزه‌های دینی و فرهنگی، اول به خدا و امامان متوسل می‌شوند و بعد با فکر و مشورت و صحبت با همسر به حل مشکلات و بهتر کردن حالشان می‌پردازند. آنان معتقدند فراموش کردن یا نادیده گرفتن احساسات منفی حالشان را خوب نمی‌کند و سبب می‌شود در مواجهه با مشکلات بعدی کم‌طاقت‌تر بشوند و سخت‌تر بتوانند خشم و عصبانیت خود را کنترل کنند.

تیپ سوم زنان دارای تحصیلات عالی و شاغل هستند. افراد این تیپ عمدتاً به کارهای پژوهشی و تربیتی مشغول‌اند و به‌خاطر این موضوع که بخشی از کارهای مطالعاتی و نوشتاری خود را در خانه انجام می‌دهند، دغدغه بیشتری برای ایجاد فضا و حریم شخصی دارند؛ به‌طوری‌که قریب به نیمی از آن‌ها اتاقی مجزا و بقیه بخشی از فضای خانه مثل یک بالکن پرگل و گیاه یا یک میز تحریر مجزا برای پرداختن به کارهای شخصی و مورد علاقه خود مهیا کرده‌اند. غالب زنان این گروه، ضمن ابراز احساس آرامش از حضور در خانه، خانه‌ای را ایدئال دانسته‌اند که تفکیک فضایی داشته باشد تا امکان بهره‌مندی از حریم و فضای شخصی برای افراد خانواده میسر باشد.

بیشتر افراد این تیپ از شاغل بودن خود راضی هستند. این گروه برخلاف تیپ اول (دیپلمه‌های شاغل) صرفاً برای رفع نیاز مالی سرکار نمی‌روند. مهم‌ترین هدفی که از شاغل بودنشان دارند، این است که از دانش و توانایی‌های خود استفاده کنند و آن را در اختیار دیگران قرار دهند تا هم آن‌ها استفاده کنند و هم خودشان احساس مفید بودن و مؤثر بودن در رشد جامعه داشته باشند. نتیجه این احساس افزایش اعتماد به نفس در آن‌ها است. در این زمینه منصوره می‌گوید:

«شاغل بودن اونم تو حوزه‌های تربیت و نویسندگی برای کودکان خیلی عالیه. هم سرت گرم می‌شه و احساس مفید بودن می‌کنی، هم باعث رشد خودت و دیگران می‌شی و این خیلی خیلی لذت‌بخشه و حال منو خیلی خوب می‌کنه و بهم انگیزه می‌ده.»

این عزت نفس به گفته خود افراد موجب می‌شود در بروز و مدیریت احساسات خود مؤثرتر عمل کنند و واکنش‌های هیجانی و ناگهانی کمتری داشته باشند و احساساتی چون شرم، گناه

و خجالت را کمتر تجربه کنند. دلیل دیگر این رضایت این است که سرکاررفتن در چند روز از روزهای هفته سبب منظم‌شدن و با برنامه‌ریزی عمل کردن آن‌ها در طول هفته می‌شود و سبب می‌شود با وجود مشغله‌هایی که دارند بتوانند به کارهایشان برسند و عقب نمانند. به نظر این زنان، کسب درآمد مستقل موجب افزایش خودباوری زنان می‌شود؛ چرا که می‌توانند در مواقع ضروری همراه همسرشان باشند و به‌علاوه از درآمدشان خود برای بهبود اوضاع زندگی خود استفاده کنند. در نتیجه عامل ایجاد احساس امنیت و رضایت از زندگی می‌شود.

افراد این تیپ به علت مشغله کاری در خارج و داخل خانه نسبت به سه تیپ دیگر زمان کمتری برای رسیدگی به امور فرزندان دارند. به این معنی که مشغله‌های کاری آن‌ها سبب می‌شود کمتر بتوانند برای امور خانه وقت بگذارند. آنان بعدازظهرها را به خانواده اختصاص می‌دهند و از اینکه نمی‌توانند وقت بیشتری را صرف فرزندان خود کنند احساس تقصیر می‌کنند؛ به‌ویژه در شرایطی که پدر هم عصرها در خانه حضور ندارد. این احساس تقصیر که غالباً با خستگی مضاعف همراه است، در صورت همراهی، مشارکت و همدلی همسر و همکاری او می‌تواند مانع فرسایش روانی و سبب تعدیل احساسات منفی در زنان شاغل شود. غالب زنان این تیپ اظهار کرده‌اند که مسائل عاطفی و تربیتی برایشان بسیار مهم است و تمام تلاش خود را برای پرداختن به آن می‌کنند. حتی ممکن است به سایر امور خانه مانند غذا درست کردن و مرتب کردن و تمیزی کمتر برسند تا بتوانند بیشتر و بهتر به این امور بپردازند. باین‌همه شغل برایشان اهمیت دارد و هیچ‌کدامشان حاضر نیستند از شغل و امور کاری خود صرف‌نظر کنند و فقط به مسائل خانه و خانواده بپردازند. غالب زنان این تیپ گفته‌اند حس خوب و خوشایندی به خانه‌شان دارند و از بودن در خانه احساس آرامش می‌کنند، اما به شرطی که این درخانه‌بودن دائمی نباشد و در خانه هم فقط مشغول به امور خانه و دچار یکنواختی نباشند و زمان و انرژی برای رسیدگی به امور موردعلاقه‌شان داشته باشند. حورا درباره خانه‌اش می‌گوید:

«به نظرم نوع نگاه به خونه می‌تونه خیلی تو احساساتت بهش مؤثر باشه. من خونه رو علاوه بر محل زندگی و روابط خونوادگی، بستری می‌دونم برای رشد و تعالی و پیشرفت خودم. خونه فقط جایی نیست که بخوام بشورم و بسابم و غذایی درست کنم و از بچه مراقبت کنم. خونه همون طوری که الان همین جوهره، محل پژوهش و مطالعه و کارهای علمی منه و همین باعث احساس خوب داشتن به همچین فضایی با کارایی‌های متنوعی که دوستشون هم دارم می‌شه.»

زن ایدئال از نظر افراد این تیپ، زنی است که در حوزه پژوهشی و تربیتی فعال باشد و بتواند به نحو احسن میان امور کاری و خانوادگی مدیریت کند و تعادل ایجاد کند که مجبور نشود هیچ‌کدام را فدای دیگری کند. این زنان معتقدند برای چنین اتفاقی هر زنی باید در وهله

اول به سلامت جسم و روح خود اهمیت دهد و در وهله دوم بتواند خوب برنامه‌ریزی کند، وگرنه در این زمینه‌ها نمی‌تواند موفق باشد؛ برای مثال سعیده در مورد زن ایدئال می‌گوید:

«فانج‌بودن و چشم و دل سیربودن در زن خیلی مهمه و این که دنبال دنیا و مادیات نباشه. به علاوه زن باید نقش اجتماعی داشته باشه، البته نه لزوماً به معنای شاغل‌بودن... حضور در جامعه باعث می‌شه زن اعتماد به نفس پیدا کنه و احساس مفیدبودن داشته باشه. وقتی به خودت احساس خوبی داشته باشی، به همسر و بچه‌ها هم منتقل می‌شه و باعث پیشرفت اونا هم می‌تونی بشی. تعامل و معاشرت با آدم‌های مختلف هم کمک می‌کنه احساسات رو بهتر مدیریت و کنترل کنی، هم تو محیط کارت هم تو خونه.»

به نظر می‌رسد دارا بودن تحصیلات عالی، حضور فعال در اجتماع و کسب تجربه‌های متعدد احساسی در شرایط و زمینه‌های مختلف سبب شده است این زنان در مواجهه با مشکلات و بروز احساسات منفی، سکوت و ترک محل را بهترین راه‌حل بدانند و معتقد باشند که هر راهکاری جز این دو مورد نتیجه‌ای جز احساس شرم، گناه، خجالت، پشیمانی و حسرت ندارد. برای حل مشکلات و از بین بردن احساسات منفی، از باورهای دینی (توکل به خدا و توسل به ائمه) و نیز گفت‌وگو و مشورت با کسانی که صاحب‌نظر هستند، استفاده کنند. افراد این تیپ معتقد به تساوی حقوق میان زن و مرد به‌عنوان دو بازوی زندگی مشترک هستند و به همین دلیل از همسرشان انتظار دارند که در امور خانگی مشارکت کند و حتی در امور جزئی مانند تهیه و چیدمان وسایل خانه از او کمک می‌گیرند؛ چرا که معتقدند این کار هم موجب خشنودی مرد و هم توجه و پایبندی بیشتر او به خانواده می‌شود. از طرفی این تیپ از زنان به علت مشغله کاری و اولویت دادن به امور تربیتی خانواده، به تغییر چیدمان کمتر توجه می‌کنند و کمتر پیش می‌آید حال خوب یا بد خود را با تغییر چیدمان نشان دهند. معمولاً با لباس شاد و مرتب پوشیدن، غذا یا دسر خاص درست کردن یا کم کردن ساعت کاری، حال خوب خود را با اعضای خانواده شریک می‌شوند. همچنین معمولاً بخشی از درآمدشان صرف خرید و تهیه وسایل و لوازم خانه می‌کنند.

تیپ چهارم زنان دارای تحصیلات عالی و غیرشاغل هستند. این گروه معتقدند زن باید تحصیلات دانشگاهی بالایی داشته باشد و این امر سبب حضور او در اجتماع و آشنایی و تعامل با افراد مختلف می‌شود و به او در مدیریت احساساتش به شکل منطقی، بسیار کمک می‌کند. افراد این گروه معتقدند زن باید از آموخته‌های حاصل از تحصیلات و حضور در اجتماع، در بهبود وضعیت خانه و خانواده استفاده کند و اگر از هر جنبه‌ای توانست خانه و خانواده‌اش را تأمین کند، می‌تواند به فکر شاغل شدن باشد و سرکار برود و کسب درآمد کند؛ برای مثال سمانه توضیح می‌دهد:

«خیلی خوبه که زن بره سرکار و سرش گرم بشه، ولی شغلی که بشه با وظایف همسری، مادری و خانه‌داری هماهنگش کرد خیلی سخت پیدا می‌شه.»

و هانیه معتقد است:

«شاغل بودن خیلی خوبه و به توانمندی و رشد زن خیلی کمک می‌کنه، ولی شغلی خوبه که به روحیات زن بخوره و از همه مهم‌تر اینکه زمان‌بندیش دست خود آدم باشه و نخواستن محدود به زمان و مکان بشی که به نظرم، هم با سایر وظایف زن تداخل پیدا می‌کنه هم آزادی زن رو می‌گیره.»

در غیر این صورت صرف داشتن تحصیلات عالی، دلیل اشتغال به کار نمی‌شود؛ به‌خصوص اگر هدف زن فقط کسب درآمد و استقلال باشد؛ زیرا استقلال اگرچه مزایایی برای زن داشته باشد، ممکن است به مرور زمان سبب شود مرد از مسئولیت‌های خود شانه خالی کند و تأمین برخی از هزینه‌ها به عهده زن قرار گیرد.

افراد این گروه معتقدند کل خانه فضا و حریم شخصی آن‌ها است؛ به‌خصوص وقتی افراد خانه بیرون باشند. به همین علت خیلی دغدغه‌ای برای ایجاد چنین فضایی را ندارند. مگر اینکه کار هنری‌ای انجام بدهند که لازم باشد مدتی وسایلش در دسترس باشد و موجب اذیت بقیه شود. در چنین شرایطی، فضایی را در حد یک میز یا اگر ممکن باشد در حد یک اتاق برای خود و کارشان در نظر می‌گیرند. زنان این گروه خانه‌دار هستند، اما تمام وقت خود را صرف رسیدگی به امور خانه و خانواده نمی‌کنند و برای خود هم وقت می‌گذارند. به کلاس‌های مختلف می‌روند، مطالعه می‌کنند، کارهایی که دوست دارند انجام می‌دهند و معتقدند تمام زنان به‌خصوص کسانی که شاغل نیستند باید در روز دو سه ساعت را به خود اختصاص دهند که برای افزایش سطح اطلاعات، به‌روزشدن، رشد و تعالی روحی و جسمی، افزایش رضایت و شادی، و کنترل و مدیریت احساسات منفی (خشم، عصبانیت، ناامیدی) ضروری است. چنین امری چرخه‌ای از انرژی و تبادل را درست می‌کند؛ یعنی زن انرژی می‌گیرد و به خانواده‌اش منتقل می‌کند و بالعکس. در این رابطه نسیم توضیح می‌دهد:

«اگر همه‌ش تو خونه باشم و برنامه‌ای نداشته باشم کلافه می‌شم. کلاً بی‌برنامگی و یکنواختی کلافه‌م می‌کنه. الان کلاس زبان و ورزش اسم نوشته‌م... چون همه‌ش نمی‌شه که بری گردش و تفریح. باید برای افزایش دانسته‌ها و سلامتیت هم وقت بذاری؛ چون خیلی مهمه.»

این تیپ از زنان، خانه‌ای را ایدئال می‌دانند که صرف‌نظر از مترای مناسب و تفکیک فضایی هال و پذیرایی و آشپزخانه و داشتن بالکن، در آن افراد خانواده راحت و در آرامش باشند و زمینه برای رشد و ترقی همگی فراهم باشد که صرفاً با مترای بالا، تفکیک فضایی یا تجهیزات خانگی قابل تأمین نیست. زنان این گروه معتقدند حضور در اجتماع در مدیریت احساسات منفی و مثبت به آن‌ها بسیار کمک می‌کند. البته در مدیریت احساسات، تربیت خانوادگی و بستر

فرهنگی را هم مؤثر می‌دانند. افراد این تیپ معتقدند زن بیشتر از مرد در خانه است و آرامش و راحتی او مهم است پس بهتر است در تهیه و چیدمان وسایل خانه، حرف اول و آخر را بزند، اما موقع عمل، نظرات و سلیق همسرش را هم در نظر بگیرد. این اختیار ضمن افزایش احساس رضایت و شادی در زنان موجب دلگرمی و دلخوشی بیشتر آنان در رسیدگی به امور خانه و خانواده می‌شود. زنان این تیپ اگر خوشحال و سرحال باشند، همه جای خانه را مرتب می‌کنند. سعی می‌کنند تغییری حتی در حد جابه‌جا کردن چند کتاب در یک اتاق ایجاد کنند، اما اگر حالشان خوب نباشد یا ناراحت یا عصبانی باشند، خانه نامرتب است. اتاق‌ها همان‌طوری که از قبل بوده‌اند هستند. با کوچک‌ترین دگرگونی در حالات و احساساتشان، اعضای خانواده را مطلع می‌کنند و انتظار دارند با دیدن چنین نشانه‌های مشخصی، اعضای خانواده واکنش نشان دهند و دلجویی کنند نه اینکه بی‌اعتنا باشند.

یافته‌های پژوهش بر حسب محورهای مورد مطالعه

میزان بهره‌مندی از فضای شخصی در خانه

- زنان دیپلمه شاغل غالباً در اثر کوچکی خانه فاقد فضای شخصی هستند و بیشتر وقت حضورشان در خانه صرف رسیدگی به امور خانه و خانواده می‌شود. از این‌رو کمتر می‌توانند به امور مورد علاقه خود بپردازند؛
- زنان دیپلمه غیرشاغل که زمان حضورشان در خانه بیشتر است، نیازشان به برخورداری از فضای شخصی بیشتر از تیپ اول است و سعی می‌کنند در حد یک میز یا یک فضای کوچک هم شده، چنین امکانی را برای خود فراهم کنند تا به کارهای مورد علاقه خود برسند؛
- زنان دارای تحصیلات عالی شاغل که غالباً به کارهای پژوهشی و آموزشی مشغول‌اند، در خانه نیز باید مطالعه کنند. از این‌رو برای تمرکز و کارایی بیشتر به ایجاد فضا و حریم شخصی برای خود اهمیت می‌دهند؛
- زنان دارای تحصیلات عالی غیرشاغل کل خانه را فضا و حریم شخصی خود می‌دانند؛ به‌ویژه وقتی افراد خانه بیرون باشند. از این‌رو دغدغه‌ای برای ایجاد چنین فضایی ندارند. به‌علاوه این زنان تمام وقت خود را صرف رسیدگی به امور خانه و خانواده نمی‌کنند و برای فعالیت‌های فراغتی اجتماعی یا آموزشی خود نیز وقت می‌گذارند.

احساس افراد نسبت به فضای خانگی

- دیپلمه‌های شاغل با وجود مشکلات اقتصادی و مشغله شغلی در خانه خود احساس آرامش می‌کنند و دوست ندارند آن را با جای دیگری عوض کنند؛

- دیپلمه‌های غیرشاغل از خانه‌داربودن خود راضی هستند و با وجود زیادبودن کارهای منزل در خانه احساس آرامش، شادی و رضایت می‌کنند؛
- زنان دارای تحصیلات عالی شاغل در خانه احساس آرامش می‌کنند، اما از زیاد ماندن در خانه احساس کلافگی می‌کنند؛
- زنان دارای تحصیلات عالی غیرشاغل در خانه احساس آرامش می‌کنند، اما برای رهایی از یکنواختی به کلاس‌های آموزشی و ورزشی می‌روند.

معیارهای خانه ایدئال

- دیپلمه‌های شاغل خانه فعلی خود را دوست دارند و فقط دوست دارند بزرگ‌تر باشد تا فضای بیشتری داشته باشند و بتوانند در آن راحت‌تر باشند؛
- دیپلمه‌های غیرشاغل خانه‌ای با تفکیک فضایی و وسعت بیشتر می‌خواهند و معتقدند کوچکی خانه سبب کلافگی و بداخلاقی افراد خانواده می‌شود؛
- زنان دارای تحصیلات عالی شاغل خانه‌ای را ایدئال می‌دانند که تفکیک فضایی داشته باشد و همه افراد بتوانند در آن، فضا و حریم شخصی داشته باشند؛
- برای زنان دارای تحصیلات عالی غیرشاغل خانه‌ای ایدئال است که افراد در آن آرامش و شادی داشته باشند و لزوماً متراژ بالا و تفکیک فضایی را تأمین‌کننده این موارد نمی‌دانند. نتیجه آنکه تحصیل کرده‌ها معیار خانه ایدئال را بیشتر غیرمادی (آرامش) می‌دانند تا مادی (وسعت).

رابطه احساسات با دکوراسیون و چیدمان خانه

- دیپلمه‌های شاغل چندان فرصت تغییرات و جابجایی ندارند، اما وقتی حالشان خوب است، تغییراتی در دکوراسیون ایجاد می‌کنند و توقع دارند اعضای خانواده هم به این تغییرات توجه کنند؛
- دیپلمه‌های غیرشاغل حال خوبشان را با کارهایی مثل خرید گل یا وسیله مورد علاقه و استفاده از آن یا روشن کردن چراغ‌های بیشتر در خانه ابراز می‌کنند؛
- زنان دارای تحصیلات عالی شاغل در صورت احساس رضایت و موفقیت، بخشی از درآمد خود را خرج تهیه وسایل خانه می‌کنند تا عزیزانشان را نیز شاد کنند و یاد موفقیت و پیشرفت خود بیفتند، اما در کل حال خوب یا بد خود را کمتر با چیدمان نشان می‌دهند؛
- زنان دارای تحصیلات عالی غیرشاغل اگر خوشحال و سرحال باشند کل خانه را مرتب می‌کنند و تغییراتی در چیدمان خانه ایجاد می‌کنند، اما اگر احساسات منفی به سراغشان

بیاید هیچ‌یک از این کارها را نمی‌کنند. در هر دو حالت انتظار توجه و همراهی اعضای خانواده را دارند.

ویژگی‌های زن ایدئال از دید نمونه مورد مطالعه

- از دید دیپلمه‌های شاغل: زنی ایدئال است که تربیت فرزندانش در اولویت او باشد و مشغله کاری او را از این امر مهم غافل نکند. تمام انرژی و وقت خود را برای خانواده بگذارد و کمتر به علائق خود توجه کند؛
- از دید دیپلمه‌های غیرشاغل: زن ایدئال یک زن کدبانو است که به دیگران اهمیت می‌دهد و در کل همه افراد خانواده از او راضی هستند؛
- از دید زنان دارای تحصیلات عالی شاغل: زن ایدئال به مسائل عاطفی و تربیتی اهمیت می‌دهد. امور خانه در هر شرایطی برایش در اولویت است. به سلامت جسم و روح خود اهمیت می‌دهد. توان مدیریت و برنامه‌ریزی امور کاری و خانوادگی را دارد و هیچ‌یک را فدای دیگری نمی‌کند.
- از دید دارای تحصیلات عالی غیرشاغل: زن ایدئال همه‌جانبه‌نگر است و از عهده مدیریت امور خانه و خانواده در تمام زمینه‌ها برمی‌آید.

رابطه احساسات و برداشت فرد از زنانگی (زن ایدئال) بر حسب سطح تحصیلات

- زنان دیپلمه چه شاغل و چه غیرشاغل زنی را ایدئال می‌دانند که تربیت فرزندانش در اولویت باشد، کدبانو باشد و تمام انرژی و وقت خود را برای خانواده و تأمین رضایت آن‌ها بگذارد و کمتر به علائق خود توجه کند. دیپلمه‌ها که برای زنان تربیت بهینه فرزند، کدبانوگری، فداکاری برای تأمین نیازهای افراد خانواده و گذشتن از علایق شخصی را ضروری دانسته‌اند، با وجود زیاد و خسته‌کننده دانستن کارهای خانه مطابق انتظارات جنسیتی اظهار کرده‌اند در خانه احساس رضایت و آرامش می‌کنند؛
- زنان دارای تحصیلات عالی ضمن توجه به مسائل عاطفی و تربیتی و مسئولیت‌های خانوادگی به سلامت جسم و روح خود اهمیت می‌دهد. آنان قدرت مدیریت و برنامه‌ریزی امور کاری و خانوادگی را دارند. همچنین این زنان توجه بیشتری به علایق و نیازهای شخصی خود دارند و به نظر می‌رسد احساس آرامشی که در فضای خانه گزارش کرده‌اند واقعی‌تر است.

نظر زنان درباره کاربرد سیاست‌های احساسی زنانه

- دیپلمه‌های شاغل: برای هر زنی لازم است سیاست‌های احساسی زنانه را بلد باشد و حتماً از آن‌ها برای ایجاد فضایی صمیمی استفاده کند؛

- *دیپلمه‌های غیرشاغل*: زن باید سیاست‌های احساسی زنانه را بلد باشد و آگاهانه از آن برای حل مشکلات و ایجاد فضای صمیمی استفاده کند؛
- *زنان دارای تحصیلات عالی شاغل*: استفاده از این نوع سیاست‌ها پسندیده نیست و نوعی دغل‌بازی است. آدم می‌تواند صحبت کند و با دلیل و منطق طرف مقابل را قانع کند. کاربرد این سیاست‌ها جایز نیست، مگر در شرایط خیلی خاص؛
- *زنان دارای تحصیلات عالی غیرشاغل*: از سیاست‌های احساسی زنانه باید متناسب با شرایط و موقعیت و براساس ویژگی‌های همسر، در کنار گفت‌وگو استفاده کرد.

نتیجه‌گیری

نتایج برآمده از تیپ‌های چهارگانه حاکی از آن است که تحصیلات عالی، اشتغال و فعالیت اجتماعی در چگونگی احساسات، نحوه بروز و شیوه کنترل و مدیریت احساسات در زنان مورد مطالعه مؤثر بوده است. به‌علاوه وجود منزلت و اقتدار برای زنان به عزت‌نفس و ایجاد احساسات مثبت در آن‌ها منجر می‌شود. همچنین توجه و رسیدگی به نیازهای روانی و جسمانی در پیدایش احساسات مثبت و کنترل و مدیریت عقلانی احساسات منفی نقش مستقیم دارد و زنان مورد مطالعه بیش از همه چیز به توجه به نیازهای عاطفی‌شان و احترام‌دیدن از افراد خانواده و مشارکت در امور خانه نیاز دارند.

درمجموع با مقایسه تیپ‌های مورد مطالعه می‌توان اظهار کرد زنانی که از منابع و مزیت‌های بیشتری مانند تحصیلات عالی، اشتغال و درآمد و فعالیت اجتماعی بهره‌مند بوده‌اند، در فضای خانگی جایگاه، قدرت و اختیار مورد انتظارشان را دارند، شناخت و توجه بیشتری به علایق، نیازها و حقوق انسانی خود دارند و احساسات مثبتی نظیر آرامش، شادی و رضایت را بیشتر و احساسات منفی مانند خشم، تقصیر و افسردگی را کمتر تجربه می‌کنند. از طرف دیگر کمتر درگیر خودکنترلی و سرکوب احساساتشان برای هم‌نوایی بیشتر با زنانگی فرهنگی هستند و تلاش می‌کنند با مدیریت احساسات خود در مسیر رشد و پیشرفت قرار گیرند.

یافته‌های این پژوهش با نظریه پایگاه و قدرت تئودور کمپر که براساس آن پایگاه و قدرت افراد در روابط اجتماعی نسبی است و تغییر در آن‌ها می‌تواند تأثیر مهمی بر وضعیت‌های عاطفی‌شان داشته باشد، همخوانی دارد و تأثیر پایگاه و قدرت بر چگونگی احساسات را تأیید می‌کند. بدین معنی که زنان خانه‌دار مورد مطالعه در فضای خانگی‌شان چنانچه دارای پایگاه (احترام، عزت و توانایی غیرمنتظره یا پیش‌بینی نشده) و دارای قدرت (توانایی مجبورکردن دیگران به کاری) در سامان‌دهی به فضای خانگی باشند، احساسات مثبت بیشتری را تجربه می‌کنند و توانایی آن‌ها برای غلبه بر احساسات منفی بیشتر است. از طرف دیگر همچنان که در

نظریه سوزان شوتز مطرح شده ملاحظه می‌شود که زنان مورد مطالعه به‌ویژه زنان تیپ‌های دوم و چهارم که غیرشاغل‌اند و عمدتاً از منابع کمتری برخوردارند، بیشتر درگیر کنترل احساسات خودشان هستند و نظرات دیگران تعمیم‌یافته برایشان مهم‌تر است که حاصل آن ایجاد احساس گناه، تقصیر، شرم از اولویت‌دادن و حتی توجه کردن به نیازهای شخصی خودشان یا ابراز هم‌نواپی با اجتماع و زنانگی تشویق‌شده در آن است (ترنر، ۱۳۹۵: ۳-۷).

با این حال قابل تأمل است که با توجه به ویژگی‌های ذکرشده برای خانه ایدئال در تیپ‌های مورد مطالعه می‌توان میل و رغبت به بازگشت به سمت معماری سنتی ایرانی را در غالب افراد این تیپ‌ها مشاهده کرد. اگرچه انتظار می‌رود زنان جوان میل بیشتری به زندگی در آپارتمان‌های مدرن داشته باشند، زنان مورد مطالعه ما که در محدوده سنی ۲۱ تا ۳۸ سال قرار داشته‌اند و به‌نوعی جوان محسوب می‌شوند، به‌ویژه در تیپ‌های دوم تا چهارم رویکردی تأملی و نقادانه به این‌گونه آپارتمان‌ها دارند. همچنین به‌علت محدودبودن فضا و احساس نیاز به فضا و حریم شخصی، تمایلی به آپارتمان‌های مدرن ندارند و ترجیحشان این است که در خانه‌هایی زندگی کنند که فضا برای حریم شخصی، حیاط برای تفریح کردن و فضای داخلی برای دوره‌های خانوادگی داشته باشد و به نظرشان بهره‌مندی از چنین فضاهای تفکیک‌شده‌ای با تأمین بیشتر نیازهای افراد می‌تواند به بروز احساس رضایت و شادی بیشتری بینجامد.

در نهایت براساس یافته‌های این پژوهش فعال بودن و اختیارداشتن زنان در امور خانه و خانواده، داشتن فعالیت اجتماعی، شاغل بودن، تحصیلات عالی داشتن، افزایش آگاهی و توانمندی، توجه و رسیدگی به نیازهای روانی و جسمانی و در کنار آن بهره‌مندی از فضای خانگی تفکیک شده و جادار در بروز احساسات مثبتی چون رضایت و شادی و بروز کمتر یا مدیریت عاقلانه احساسات منفی چون عصبانیت، غم، دلتنگی و ملالت و افسردگی در زنان خانه‌دار مؤثر است و می‌تواند به آن‌ها کمک کند تا احساسات خود را در مسیر مثبت و سازنده‌ای قرار دهند.

منابع

- ترنر، جاناتان اچ. (۱۳۹۵). *نظریه‌های جامعه‌شناسی احساسات*. ترجمه ابوالفضل رضانی و نادره شریفیان ثانی. مشهد: ابوالفضل رضانی.
- اردبیلی، لیلا (۱۳۹۴). *درآمدی بر انسان‌شناسی شناختی: نظریه‌ها و مفاهیم*. تهران: علمی و فرهنگی.
- عباس‌زاده، محمد، طالیپور، اکبر و پناشاهی، مهسا (۱۳۹۳). مدیریت احساسات گامی در راستای توسعه جامعه‌شناسی احساسات. *مجله مطالعات جامعه‌شناسی*، ۲۴، ۷-۳۳.
- غزنویان، زهرا (۱۳۹۱). انسان‌شناسی فضای خانگی شهری: از مطلوبیت تا واقعیت. *پایان‌نامه کارشناسی ارشد*. دانشکده علوم اجتماعی. دانشگاه تهران.
- سی‌یراد، ایرین (۱۳۹۶). *در خانه؛ انسان‌شناسی فضای خانگی*. ترجمه زهرا غزنویان و همکاران. تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.

